

دوفصلنامه علمی-ترویجی مطالعات تقریبی مذاهب اسلامی (فروغ وحدت)
سال دوازدهم / دوره جدید / شماره ۴۷ / بهار و تابستان ۱۳۹۶
صص ۷۱-۸۴

واکاوی دلالت صیغه امر

از منظر ادبیات عرب و اصول فقه

• داود زرین پور

دکترای زبان و ادبیات عربی

davoodzarinpour@yahoo.com

• راضیه امینی

دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه فردوسی مشهد (نویسنده مسئول)

raziyeh.amini66@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۵/۴/۲۹، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۱

چکیده

صیغه امر یکی از مسائل بحث‌برانگیز علوم ادبی و اصول فقه است؛ این مسئله، به‌ویژه در باب معناشناسی، تا بدانجا اهمیت دارد که تنوع در قرائتها، باعث شده است معنای اولیه امر در استنباط احکام دایر بر دو حکم وجوب و استحباب باشد. در علوم ادبی، بلاغت بیشترین سهم را در تصریح به معنای اولیه و تبیین معنای ثانویه اسلوبها دارد. عالمان اصول فقه نیز با استفاده از دستاوردهای علم بلاغت به تبیین معانی اوامر شارع پرداخته‌اند؛ اما به تبع تفاوت کارکرد این دو علم، اصولیان نگرش زیباشناختی ادیبان در بیان مباحث را به نگرش معطوف بر استنباط احکام تغییر داده و به ظرافتهای بحث افزودند. از این رو با توجه به اهمیت صیغه امر به‌عنوان یکی از افعال سه‌گانه در ادبیات عرب و به‌عنوان بستری برای ابلاغ احکام شارع در قالب امر، این پژوهش می‌کوشد با روش تحلیلی - تطبیقی به بررسی ابعاد آن در دو علم مورد نظر بپردازد و همچنین نگاهی تطبیقی به این موضوع در آرای اصولیان داشته باشد. اصولیان در اصل وضع این صیغه در زبان اختلاف نظر دارند اما آنچه به نظر صحیح می‌رسد این است که تبیین و تحدید دلالت صیغه، بر شیوع استعمال آن تکیه دارد. درباره نوع طلب نیز واقعیت این است که آنچه از لغت فهمیده می‌شود فقط جزم و جدیت در طلب است؛ برای همین صیغه امر، برای جزم در طلب، حقیقی است و در غیر آن مجازی به شمار می‌آید. بحث وجوب و غیر آن نیز از کاربرد شرع فهمیده می‌شود.

کلیدواژه‌ها: دلالت صیغه امر، وجوب، حقیقت و مجاز، بلاغت، اصول فقه.





مقدمه

علم بلاغت و اصول، همواره در راستای تبیین معنای متن و شارع راه‌گشا بوده‌اند. «امر» از مباحثی است که عالمان این دو علم آن را تدقیق و بررسی کرده‌اند. عالمان بلاغت به معنای ثانویه آن توجه می‌کنند و در این باره که آیا یک معنای حقیقی وجود دارد یا تعدد حقیقت در استعمال است اختلافی نیست اما میان اصولیان تضارب آرا وجود دارد.

هرچند دانشمندان علم بلاغت، بنا بر ماهیت ادبی این علم، عنایت ویژه‌ای به معانی صیغ، با توجه به قراین، داشته‌اند اما بحث امر و نهی در کتابهای اصول از چنان جایگاه متمایزی برخوردار است که در این زمینه از زبان شناسی پیشی گرفته است.^۱ در این بحث، اصولیان بیشتر به جنبه استدلالی می‌پردازند و کوشش آنها به کشف دلالت صیغ، جدای از قراین آن، معطوف است. عالمان اصول در ابتدا فارغ از شرایط و سیاق، متن را از نظر معنایی بررسی می‌کنند، سپس مرحله سیاق لفظی و حالی فرامی‌رسد؛ در مرحله نخست چون اسلوب مورد نظر، جدای از قراین بررسی می‌شود، علما اختلاف نظر بیشتری دارند؛ این مرحله اصلی دلالت است.^۲ شماری از فقها معنای اصلی را امر به وجوب می‌دانند و عده‌ای امر به استحباب؛ برخی نیز آن را اشتراک لفظی به شمار می‌آورند. این تنوع آرا، در تبیین احکام نقش بسزایی دارد؛ بنابراین بررسی این اختلاف‌نظرها و برگزیدن دیدگاه صائب ضروری به نظر می‌رسد؛ آنچه بر ضرورت این پژوهش و بررسی می‌افزاید این است که پس از مراجعه به

مجلات مختلف علمی و پژوهشی و تارنماهای علمی معتبر، مقاله‌ای که با موضوع مورد بحث هم‌پوشانی داشته باشد یافت نشد.

پرسشهایی که این پژوهش به دنبال پاسخی برای آنهاست عبارت‌اند از: دیدگاه‌های ادبی درباره صیغه «امر» چیست؟ دیدگاه اصولیان درباره صیغه امر چیست؟ میزان توفیق کدام دسته از عالمان (بلاغت و اصول) در بحث معناشناسی امر بیشتر بوده است؟ بدین منظور ابتدا لازم است به بحث معناشناسی این واژه پرداخته شود.

مفهوم شناسی صیغه امر

به منظور معناشناسی «امر» نخست ضروری است معنای لغوی واژه از منابع معتبر و اصیل جستجو شود و سپس معنای اصطلاحی این واژه در علوم مختلف ادبی و اصولی بررسی شود.

۱) معنای لغوی

ابن فارس درباره معنای لغوی «امر» آورده است: «همزه، میم و راء در پنج معنا به کار می‌رود: امر از امور، امر ضد نهی، امر به فتح میم به معنای نماء و برکت، علامت و موعد، و تعجب (عجب)».^۳ معنای اول مانند این جمله: «هذا امر رضیته»؛ یعنی این مسئله‌ای «شأنی» است که به آن راضی شدم. امری که تقیض نهی است مانند: «افعل کذا»؛ یعنی فلان کار را انجام بده. ابن فارس به نقل از اصمعی در این معنا می‌گوید: «عبارت «لی علیک إمرة مطاعة»؛ یعنی حق من بر تو این است که یک بار دستوری به تو بدهم و تو اطاعت کنی. عبارت: «مَنْ قَلَّ ذَلَّ وَمَنْ أَمَرَ قَلَّ» ناظر بر معنای سوم است؛ به این معنا که کسی که [اطرافیان و پشتیبانانش] اندک باشد خوار و ذلیل می‌شود و کسی که [حامیان

۱. أسالیب الأمر والنهی فی القرآن الکریم و أسرارها البلاغیه، ص ۵۴.

۲. دراسة المعنی عند الأصولیین، صص ۶۶ و ۶۷.

۳. معجم مقاییس اللغة، ج ۱، ص ۱۳۷.



که واژگان ثلاثی بر وزن «فواعل» جمع بسته می‌شوند.^۵

وی در ادامه به منظور جمع میان دو نظر، سخنی تأمل برانگیز، از شرح البرهان، نقل می‌کند و می‌گوید: در المصباح اشاره شده است که جمع «أمر»، «أوامر» است. زبان‌شناسان در توجیه آن گفته‌اند: «امر» در اینجا به معنای «مأمور به» است و صیغه فاعل معنای مفعول را تداعی می‌کند؛ همان‌طور که می‌گوییم «أمر عارف» و اصل آن «معروف» است و «عیشة راضية» که اصل آن «مرضیة» است و امثال اینها. سپس «فاعل» بر وزن «فواعل» جمع بسته شده است. بنابراین «أوامر» جمع «مأمور» است.

۲) معنای اصطلاحی

مبحث امر از جمله مباحثی است که در علوم مختلف درباره آن بحث می‌شود؛ در صرف و بلاغت به صیغه امر پرداخته می‌شود کما اینکه اصولیان نیز این مبحث را دستاویز مباحثات علمی خود قرار داده‌اند.

صرفیون، امر را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «صیغه‌ای است که با آن حصول شیء بعد از زمان تکلم خواسته می‌شود».^۶ به دیگر سخن، طلب انشاء فعل در آینده وظیفه‌ای است که صرفیون برای فعل امر متصور شده‌اند.^۷ علم صرف به ساختار «امر» می‌پردازد و دانشمندان این علم، درباره تک‌واژه امر به‌عنوان یکی از انواع فعل سخن می‌گویند.

عالمان بلاغت نیز ذیل مبحث انشاء طلبی به امر پرداخته‌اند و آن را این‌گونه تعریف کرده‌اند: «امر، طلب فعل بر وجه استعلاء و الزام است».^۸ تحقق

و طرف‌دارانش] بسیار باشند غالب می‌شود. در معنای چهارم این مثال آمده است: «جعلتُ بینی و بینه أماراً و وقتاً و موعداً و أجلاً»؛ همه این واژگان را مترادف «أمار» - به معنی علامت و نشانه - در نظر گرفته‌اند. این واژه در آیه شریفه «لَقَدْ جِئْتِ شَيْئاً إِمْرًا»^۹ در معنای پنجم (عجب) به کار رفته است.

صاحب تاج العروس چنین آورده است: «واژه‌ای شناخته شده است و متضاد «نهی» است». سپس برخی از اشتقاقات ریشه آن را ذکر کرده و گفته است: «فَأْتَمَر» یعنی دستورش را پذیرفت؛ به دنبای آن از کتاب الأساس نقل کرده است که «وَاتَمَرْتُ مَا أَمَرْتَنِي بِهِ» به معنای «امتثال امر کردم» است. از دیگر معانی امر که نویسنده به آن اشاره می‌کند کاربرد واژه مورد نظر در این جمله است: «وقع أمر عظیم»؛ یعنی حادثه‌ای بزرگ رخ داد. جمع آن را «أمور» می‌داند و به آیه ۵۳ سوره شوری استناد می‌کند که خداوند متعال می‌فرماید: «أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ». وی سپس به تحلیل لغوی این واژه در کتابهای اصولی گریزی می‌زند و می‌نویسد که در کتابهای اصولی، در جمع امر، در این دو معنا تفاوت قائل هستند؛ به این صورت که جمع «امر»، در معنای متضاد نهی، را «أوامر» می‌دانند و چنانچه به معنای «شأن» باشد آن را با «أمور» جمع می‌بندند؛ او می‌افزاید بیشتر فقیهان این نظر را پذیرفته‌اند. سپس در ادامه بیان می‌کند که از میان زبان‌شناسان تنها جوهری این نظر را تأیید کرده است. او از ازهری نقل می‌کند که وی امر، در معنای متضاد نهی، را مفرد «أمر» می‌داند؛ صاحب المحکم نیز تأکید می‌کند که جمع «أمر» فقط «أمور» است؛ هیچ یک از نحوایان نگفته‌اند

۵. تاج العروس، ج ۱۰، صص ۶۸ و ۶۹.

۶. التحفة السنیة، ص ۷۰.

۷. مبادئ العربیة، ج ۴، ص ۱۲.

۸. البلاغة و التطبيق، ص ۱۲۳.



امر می تواند مادی یا معنوی باشد.^۹ این تعریف در واقع ناظر بر معنای اولیه امر است که هر چند از مباحث بلاغی به حساب نمی آید (چون علم بلاغت در صدد کشف معانی ثانویه است) اما برای رسیدن به معنای ثانویه لازم است معنای اولیه مورد تدقیق قرار گیرد؛ از این رو از ارائه تعریف دقیق در این باره ناگزیر هستند. بلاغیون به فراتر از واژه نظر دارند و سیاق را در نظر می گیرند.

تعریفی که بسیاری از اصولیان درباره «امر» ارائه داده اند چنین است: «کلامی که اقتضای فرمان برداری مأمور، نسبت به کار مأموریه را دارد».^{۱۰} امر، طلبی انشائی است؛ آوردن قید انشاء، برای احتراز از طلب حقیقی است که عبارت است از اراده قلبی؛ چرا که در این صورت مجازاً می توان به آن امر اطلاق کرد.^{۱۱} در نگاه اول تعریف بلاغیان و اصولیان نزدیک به هم به نظر می رسد اما در بحث کاربرد دو زاویه دید متفاوت در هر بحث تعیین کننده است. عالم بلاغت در پی کشف زیبایی متن و لذت بردن از آن است اما عالم اصولی در پی کشف مراد شارع جهت تبیین احکام است. این خود در ظرافت نگاه و دقت تعبیر تأثیر بسزایی دارد.

انواع صیغه های دال بر امر

برای خواستن چیزی در زبان عربی صیغه های مختلفی وجود دارد که نظر مشهور این است که چهار صیغه معنای امر می دهند؛ این صیغه ها عبارت اند از:

۱- فعل امر: «وَأَقِمْوَا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ

۹. البلاغة العربية، ج ۱، ص ۲۲۸.

۱۰. إحياء علوم الدين، ص ۲۹۷.

۱۱. اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، ص ۷۴.

وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ».^{۱۲}

۲- مضارع مقترن به لام امر: «لِيُنْفِقَ ذُو سَعَةٍ مِّنْ سَعَتِهِ».^{۱۳}

۳- اسم فعل امر: «عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ لَا يَضُرُّكُمْ مَن ضَلَّ إِذَا اهْتَدَيْتُمْ».^{۱۴}

۴- مصدر نایب از فعل امر: «وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا»^{۱۵، ۱۶}

برخی نیز صیغه پنجمی را به این چهار صیغه می افزایند:

۵- جمله خبریه در معنای طلب: «وَالْمُطَلَقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»؛^{۱۷} جمله خبری «والمطلقات يتربصن» به معنای «لیتربصن المطلقات» است.^{۱۸}

دیدگاه های ادبی در باب دلالت امر

معنای اولیه امر در زبان عربی تکلیف الزامی به انجام کاری است؛^{۱۹} اما گاه از معنای اولیه گذر کرده و معانی دیگری را، با توجه به سیاق کلام و مقتضای حال، تداعی می کند؛ معانی ای چون: «دعا، التماس، ارشاد، تمّی، ترجی، ناامیدی، تخییر، تسویه، تعجیز، تهکّم و اهانت، اباحه، توییح و تأنیب، تقریح، ندب، تهدید، امتنان، تحقیر و کاستن از امری، انذار، اکرام، تکوین، تکذیب، مشورت، عبرت گرفتن و تعجب». این موارد و معانی دیگری که از سیاق کلام فهمیده می شود ناظر بر وظیفه بلاغت است که در صدد کشف

۱۲. نور، ۵۶.

۱۳. طلاق، ۷.

۱۴. مائده، ۱۰۵.

۱۵. اسراء، ۲۳.

۱۶. البلاغة و التطبيق، ص ۱۲۴.

۱۷. بقره، ۲۲۸.

۱۸. انوار التنزیل، ج ۱، ص ۱۴۱.

۱۹. البلاغة العربية، ج ۱، ص ۲۳۱.

زیبایی معانی ثانویه کلام است.

گاه بر مبنای پدیده عدول، در صیغ افعال نیز شاهد این هستیم که فعل، بنا بر مقاصد زیبایی‌شناسی و بلاغی، در غیر صیغه خود به کار می‌رود و این ساختارشکنی در نوع خود شگفتی و لذت در خواننده می‌آفریند؛ این خود نشانگر پیوند نحو، بلاغت و اسلوب با یکدیگر است.

یکی از موارد عدول در صیغ افعال، عدول از صیغه امر به مضارع است: «وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ لَا تَعْبُدُونَ إِلَّا اللَّهَ»^{۲۰} در این آیه شریفه به منظور مبالغه در طلب و آگاه کردن نسبت به لزوم سرعت امتثال خداوند متعال، به جای تصریح به صیغه امر، از صیغه مضارع سود برده است؛ گویی فرد چنان با سرعت، امتثال امر کرده است که آن را در قالب جمله خبری بیان می‌کند.^{۲۱} این مبحث در واقع همان نوع پنجم صیغه‌های امر است که برخی به آن تصریح کرده‌اند.

گاه عدول از صیغه امر به ماضی رخ می‌دهد و می‌تواند معانی بلاغی گوناگونی دربر داشته باشد؛ مانند تهاؤل به وقوع طلب مانند این عبارت: «أَعَاذُكَ اللَّهُ مِنَ الشَّبْهَةِ، وَ عَصْمِكَ مِنَ الْحَيْرَةِ، وَ وَفَّقَكَ لِلتَّقْوَى». مضمون این عبارت دلالت بر دعا دارد و با لفظ ماضی بیان شده است تا دلالت بر تحقق وقوع جمله داشته باشد و در دل مخاطب شادی بیافریند. اصل عبارت بالا در ترکیب انشائیه به این صورت است: «اللَّهُمَّ أَعِزَّهُ مِنَ الشَّبْهَةِ، وَ أَعْصِمَهُ مِنَ الْحَيْرَةِ، وَ وَفِّقَهُ لِلتَّقْوَى»^{۲۲}.

البته گاه عدول از صیغه مضارع به صیغه امر است. به عنوان مثال در آیه کریمه: «إِنْ تَقُولُ إِلَّا اعْتَرَاكَ

بَعْضُ آلِهَتِنَا بِسُوءٍ قَالَ إِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَاشْهَدُوا أَنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ»^{۲۳} عطف میان «أشهد» و «اشهدوا» در صورتی جایز است که فعل دوم از لحاظ لفظی و معنوی مضارع باشد؛ بنابراین تقدیر عبارت الهی به صورت «أشهد الله وأشهدكم...» است؛ دلیل این عدول برای بیان تفاوت میان دو شهادت است؛ چرا که شهادت الهی صحیح و ثابت است اما شهادت آنها حقیقی نیست و بر سبیل سخریه، تحکم و تحدی است. به دیگر سخن شهادت الهی ناظر بر دوری گوینده از شرک است و شهادت آنها بیانگر بی‌توجهی گوینده به باورهای غلط و دین خودساخته مخاطبان است.^{۲۴} آیه مبارکه «وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا»^{۲۵} نیز مثالی است برای عدول از صیغه ماضی به امر تا عنایت و اهتمام به شیء معدول عنه را در سیاق لغوی بیان کند. در این آیه «ارکبوا» به جای مفهوم «رکبوا» آمده است و معنا واضح است؛ چرا که اتفاق مورد نظر محقق شده است و متوقف به صدور امر نیست. تمام این ظرافتهای بلاغی با تحقیق در سیاق و دریافت درست از مقتضای حال به دست می‌آیند؛ این ظرافتها در راستای رسالت بلاغت که همان لذت بردن از متون، دریافت دقیق معنای گوینده و ابلاغ مقصود از جانب وی است مفید هستند.

انواع الفاظ دال بر مفهوم امر

علاوه بر آنچه درباره صیغ دال بر «امر» گفته شد، مفهوم امر - در معنای متضاد با نهی - الفاظ دیگری را نیز دربر می‌گیرد؛ یعنی دلالت بر طلب فعل (امر)



۲۳. هود، ۵۴.

۲۴. «دلالة العدول في صيغ الأفعال»، ص ۳۴.

۲۵. هود، ۴۱.

۲۰. بقره، ۸۳.

۲۱. «دلالة العدول في صيغ الأفعال»، ص ۳۴.

۲۲. همان، صص ۳۵ و ۳۶.



گاهی با صیغه‌هایی غیر از صیغه شناخته شده برای امر در زبان - افعال و مشتقات آن - است. یکی از این واژگان «کُتِبَ» و مشتقات آن است؛ مانند این آیات مبارکه: «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ»^{۲۶} و «كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ»^{۲۷}. یکی دیگر از واژه‌ها «وصیت» و مشتقات آن است: «يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثِيَيْنِ»^{۲۸}. گاه واژه «یأمر» به امر دلالت دارد: «إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا»^{۲۹}. آن عده از زبان‌شناسان که معتقد بودند امر چهار صیغه دارد، نوع پنجم را در این دسته از مفهوم امر برمی‌شمارند و معتقدند گاهی امر به لزوم با صیغه مضارع و با اسلوب خبری بیان می‌شود مانند: «وَالْمُطَلَّاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنفُسِهِنَّ ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ»^{۳۰} و «وَالْوَالِدَاتُ يُرْضِعْنَ أَوْلَادَهُنَّ حَوْلَيْنِ كَامِلَيْنِ»^{۳۱}. گویی گفته است: «لیرضع الولدات أولادهن». باید توجه داشت این اسلوب، از کاربرد صیغه شایع امر بلیغ‌تر است؛ زیرا جمله خبریه را در معنای انشاء امر به‌کار برده است؛ گویا امر مورد نظر به‌منزله امری است که واقع شده است.

در سنت نبوی نیز عباراتی پیدا می‌شوند که بیانگر امر هستند. عبارتهایی مانند «أمر» و مشتقات آن: «أمرتکم بكذا یا أتمم مأمورون بكذا»؛ «وَجِبَ» و مشتقات آن؛ مانند: «أوجبت علیکم یا فرضت علیکم یا أمرتکم بكذا و أتمم معاقبون علی ترکه»؛ تمام این الفاظ دلالت بر وجوب دارند اما اگر این‌گونه آمده باشد: «أتمم مثابون علی فعل کذا

و لستم معاقبین علی ترکه» در اینجا دلالت بر استحباب حکم دارد.^{۳۲} این صیغ و امثال آن صریحاً بر امر دلالت دارند بنابراین اصولیان کمتر روی این مباحث توقف می‌کنند؛ ایشان بیشتر به امر حاضر و غایب و مشتقات آن می‌پردازند؛ منظور آنها، در این مباحث، کشف معنای این صیغه‌ها در دو سطح لغوی (اصلی) و دلالتی (معنای متعلق به سیاق و قراین آن) است.^{۳۳}

دیدگاه‌های اصولی امامیه در باب دلالت صیغه امر و نقد آنها

اصولیان به منظور بررسی صیغه امر در متون شرعی و زبان، به استقراء اسلوبهای زبانی دست زدند و به این نتیجه رسیدند که این صیغه (افعل) غالباً - و نه دائماً - دلالت بر طلب فعل دارد و برای برانگیختن حقیقی مخاطب به کار می‌رود؛ زمانی که امر می‌گوید «توضأ» و هدف او از این امر حقیقتاً این است که وضو در خارج محقق شود، در کنار آن معانی دیگری را نیز تداعی می‌کند؛^{۳۴} گاه صیغه امر در مقام «تعجیز» است: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»^{۳۵}. در این آیه مراد این نیست که مخاطبان باید واقعاً سوره‌ای مثل سوره قرآن بیاورند، بلکه می‌خواهد بگوید از این امر عاجزند. گاه برای «تهدید» است: «قُلْ إِنْ كَانَتْ لَكُمْ الدَّارُ الْآخِرَةُ عِنْدَ اللَّهِ خَالِصَةً مِّنْ دُونِ النَّاسِ فَتَمَنَّوْا الْمَوْتَ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»^{۳۶}. گاه در مقام

۲۶. بقره، ۱۸۳.

۲۷. بقره، ۲۱۶.

۲۸. نساء، ۱۱.

۲۹. نساء، ۵۸.

۳۰. بقره، ۲۲۸.

۳۱. بقره، ۲۳۳.

۳۲. المستصفی فی علم الأصول، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳۳. دراسة المعنی عند الأصولیین، صص ۶۷ و ۶۸.

۳۴. همان، ص ۶۹.

۳۵. بقره، ۲۳.

۳۶. بقره، ۹۴.

«امتحان» است؛ مانند آنجا که به حضرت ابراهیم امر شد تا فرزند خود را ذبح کند و واقعاً مرادش این نبود که ذبح در خارج محقق شود بلکه برای امتحان حضرت ابراهیم بود. گاه برای «استهزاء» هست. اینجا پرسشی پیش می‌آید که آیا هر یک از این معانی، مستقل هستند یا اینکه موضوعاً یک معنا بیش نیست و این معانی امری خارج از معنای موضوعاً هستند؟ در پاسخ به این پرسش نظریات مختلفی وجود دارد.

۱) اشتراک لفظی بین معانی مختلف

برخی از اصولیان قائل به اشتراک لفظی بین معانی مختلف صیغه امر هستند به این بیان که: موضوعاً صیغه امر، معانی متعددی است (که در بالا به آنها اشاره شد) و هر یک از این معانی مستقل هستند و در عرض هم، و با یکدیگر ارتباطی ندارند، رابطه آنها اشتراک لفظی هست؛ البته بعضی یک یا چند معنا را حقیقی می‌دانند و مابقی را مجازی می‌دانند؛ در هر صورت این معانی را، چه حقیقی و چه مجازی، معانی مستقل غیرمرتبط با یکدیگر می‌دانند.^{۳۷}

۲) انشاء طلب

صاحب کفا به معتقد است صیغه امر در ترجی، تمنی، تهدید و انذار، تعجیز و تسخیر و... به کار می‌رود، اما موضوعاً صیغه امر فقط انشاء طلب است، و معانی مطرح شده، از معانی صیغه نیستند؛ بلکه از دواعی و انگیزه‌های انشاء طلب هستند؛ داعی انشاء طلب گاهی بعث و تحریک به نحوی که مطلوب، وقوع خارجی آن است، و گاهی داعی انشاء تمنی و ترجی است. نتیجه اینکه وفق دیدگاه ایشان، موضوعاً صیغه امر انشاء طلب است، این

دواعی و انگیزه‌ها هستند که متفاوتند.^{۳۸} آیت‌الله خوبی از جمله اصولیانی است که نظری بر خلاف آخوند خراسانی دارد، ایشان معتقدند دواعی و انگیزه‌ها در موضوعاً دخیل است؛ لذا می‌نگارد: «انشاء عبارت است از اعتبار امر نفسانی و ابراز آن به وسیله یک مبرز خارجی از قول، فعل و مانند آن، لذا با توجه به این بیان، مانعی برای التزام به معانی متعدد برای صیغه امر وجود ندارد با این توضیح که: صیغه امر برای ابراز امر اعتباری نفسانی در خارج، وضع شده است و طبیعی است که با اختلاف موارد مختلف باشد و با تعدد معانی، متعدد شود و در هر مورد صیغه در معنایی استعمال می‌شود که با استعمالش در معنای دیگر در مورد دوم، مختلف است. پس متکلم گاهی قصدش از به کار بردن صیغه امر، «ابراز ما فی نفسه» به قصد طلب حقیقی و گاهی هم قصدش تهدید و غیره است، و در هر یک از این موارد معنایی مغایر با مورد دوم، ابراز می‌کند».^{۳۹}

ایشان در مورد وضع الفاظ مبانی متفاوت با مشهور دارند و معتقدند: انسانها به خاطر اینکه مدنی الطبع هستند در تنظیم حیات مادی و معنوی خود، احتیاج به آلاتی دارند تا به وسیله آن، مقاصد خود را ابراز کرده و بر آن تفاهم کنند تا در وقت نیاز مورد استفاده قرار دهند، این آلت، اشاره نمی‌تواند باشد؛ چرا که اشاره نسبت به محسوسات هم افاده مقصود نمی‌کند چه رسد به معقولات، لذا به ناچار باید الفاظی باشد تا آن را برای ابراز مراد و مقاصد خود از محسوسات و معقولات به کار گیرد؛ چرا که الفاظ نسبت به هر دو وافی است. پس غرض از به کار گرفتن الفاظ، تفهیم و ابراز

۳۸. کفایة الاصول، ص ۶۹.

۳۹. محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۷۲.

۳۷. محاضرات فی اصول الفقه، ج ۱، ص ۴۷۳؛ الذریعة الی اصول الشریعة، ج ۱، ص ۳۸.





مقاصد با آن است، با این توضیح، آشکار است که حقیقت وضع چیزی جز تبانی نفسانی نیست و قصد تفهیم لازمه ذاتی وضع به معنای تعهد است. لذا ایشان در نهایت حقیقت وضع را این چنین تعریف می‌کنند: حقیقت وضع عبارت است از تعهد به ابراز معنایی که قصد متکلم به تفهیم آن با لفظ مخصوصی تعلق گرفته است.^{۴۰} با این بیان مشخص می‌شود که ایشان دواعی، انگیز و اراده را داخل در وضع و موضوع‌له می‌دانند بر خلاف آنچه که چنین نظری نداشتند.

نقد نظر ایشان: این مبنا صحیح نیست و اگر تعهدی هم باشد آن تعهد بعد از وضع و خارج از حقیقت وضع هست؛ چرا که ذهن انسان نمادپرداز است و می‌تواند لفظی را به معنا و یا تصویری که در ذهن است نشانه‌گذاری کند و سپس هرگاه خواست این نشانه و نماد را تغییر دهد؛ نیز ممکن است بعد از این وضع و قرارداد یک نوع تعهد و توافق جمعی هم بر این وضع قرار بگیرد اما آن تعهد امری خارج از حقیقت وضع است.^{۴۱}

نقد بر فرض پذیرش مبنای ایشان در حقیقت وضع و انشاء: اینکه بگوییم دواعی خارج از موضوع‌له‌اند توجیه‌پذیر است و با مبنای آقای خوبی در حقیقت وضع منافاتی ندارد؛ بدین صورت که انسان متعهد شود هرگاه اراده نسبت طلبیه کرد، صیغه امر را به کار ببرد البته با توجه به دواعی مختلفی که به آنها نظر دارد، اما آنها را خارج از موضوع‌له می‌داند و این‌گونه تعهد هیچ‌گونه منعی ندارد.^{۴۲}

۳) انشاء طلب به داعی بعث حقیقی

آخوند خراسانی در مورد دلالت صیغه امر دو قول را

مطرح می‌کنند، قول اول که ذکر آن گذشت اما در قول دیگر خود بیان می‌دارد که صیغه امر بر بعث حقیقی دلالت دارد، لذا بر خلاف قول قبلی، در این بیان، انگیزه و داعی را دخیل در وضع می‌داند.^{۴۳} بنابراین ایشان صیغه امر را حقیقت در بعث حقیقی و استعمال آن را در دیگر معانی، به صورت مجاز می‌داند. برای این قول دو دلیل بیان شده که در ادامه بیان می‌شود:

الف: اولین دلیلی که برای این قول، به آن استناد شده، تبادل است؛ به عنوان نمونه هرگاه با صیغه امر بخواهیم ناتوانی و ضعف کسی را نمایان کنیم، ابتدا نسبتی در قالب طلب و بعث جاری می‌کنیم تا فرد را به سمت آن تحریک کنیم و وقتی نتوانست، عجز او نمایان می‌شود. لذا در مثل این مورد صیغه امر در انشای طلب و بعث به کار رفته منتها داعی متفاوت و بر سبیل تعجیز است و موارد دیگر نیز به همین صورت است.

ب: صحیح نبودن به کاربرد انشاء در دیگر دواعی: دلیل دوم ایشان بر این مناسبت که هیئت‌ها دارای معانی حرفی‌اند که نسبت خاصی به معنی می‌دهند؛ برای مثال وقتی «ضرب» به هیئت فعل برده می‌شود به این معنا است که این ضرب در گذشته واقع شده است؛ یا هیئت صیغه امر که معنای انشاء در آن هست، وقتی «صلاة» با هیئت صیغه امر می‌آید «صل» می‌شود به معنای انشاء طلب و بعث به نماز خواندن است.^{۴۴}

به نظر می‌رسد دلیل دوم، دلیل درستی نباشد؛ زیرا این معقول است که واضع در مقام وضع، هیئتی را برای دلالت بر معنای خاصی مثلاً برای تعجیز وضع کند و از همان ابتدا صیغه امر را برای اظهار عجز مخاطب وضع کند اما بر دلیل اول خدشه‌ای وارد نیست؛ زیرا

۴۰. همان، ج ۱، ص ۶۸.

۴۱. «درس خارج اصول فقه»، اعرافی، ۱۳۸۶/۸/۲۷.

۴۲. همان.

۴۳. کفایة الاصول، ص ۶۹.

۴۴. «درس خارج اصول فقه»، اعرافی، ۱۳۸۶/۸/۲۰.

در مواردی که هدف شارع نمایان کردن عجز مخاطب است، متبادر از صیغه این است که ابتدا انشای طلب و بعث صورت گرفته نه انشاء عجز و به وسیله این انشاء بعث، عجز او نمایان شده است.

۴) بعث حقیقی در تمامی موارد

وفق این دیدگاه صیغه امر هر چند کاربردهای مختلف دارد اما فقط برای بعث حقیقی وضع شده است، و تفاوت در کاربرد آن ناشی از این است که موضع له آن، مشروط به چیزی هست یا نه؛ در مواردی مثل «اضرب» صیغه امر بعث حقیقی به «زدن» است بدون اینکه مشروط به چیزی باشد؛ اما در این مورد که شارع بیان می‌دارد: «وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّنْ مِّثْلِهِ»^{۴۵} موضوع له دارای قید و شرط است، در واقع صیغه امر در بعث حقیقی به آوردن سوره به کار رفته منتها با قید «قادر بودن»^{۴۶}. برای این قول نیز دو دلیل بیان شده که در ادامه آورده می‌شود:

الف: عدم صحت داعی بودن کاربردهای مختلف برای انشاء؛ صحیح نیست که معنای مختلف داعی برای انشای طلب باشد؛ چرا که داعی در واقع علت نهایی و غایی شیء است که وجود خارجی آن بعد از تحقق وجود ذهنی آن است؛ به عنوان نمونه «أكل» به داعی سیر شدن است، اما تصور سیر شدن سابق بر آن است که شخص را برمی‌انگیزاند که به سمت «أكل» رود اما از نظر وجودی مترتب بر آن است. به خاطر اینکه مثلاً اگر تعجیز، تهدید یا امتحان، داعی از به‌کار بردن امر (انشای طلب) باشد. لذا اموری مثل «تمنی»، «ترجی»، «تعجیز»، «تهدید» و «امتحان» که داعی برای انشاء در موارد مختلف قرار گیرند، از نظر وجودی مترتب بر انشاء و از نظر تصویری مسبوق به آن هستند، لذا با امر کردن به وجود نمی‌آیند و

۴۵. بقره، ۲۳.

۴۶. منتقی الأصول، ج ۱، ص ۳۹۸.

وجود آنها به انشاء مربوط نمی‌شود.^{۴۷}

اشکال این سخن در این است که بین علت غایی و علت تامه خلط شده است در صورتی که این تصور صحیح نیست؛ چرا که با دخالت شیء در رسیدن به هدف، آن شیء در زمره علت غایی قرار می‌گیرد هر چند به عنوان علت ناقصه باشد؛ در بحث مورد نظر نیز، همین که تهدید و تعجیز، دخالتی در انشاء طلب داشته باشد، می‌تواند داعی به سمت آن باشد.^{۴۸} ب: ظهور صیغه امر در بعث حقیقی در همه موارد کاربرد: صیغه امر ظهور در بعث حقیقی دارد و زمانی از این ظهور صرف نظر می‌شود که نتوان توجیهی یافت مبنی بر اینکه این صیغه ظهور در بعث حقیقی دارد، در حالی که این مطلب قابل توجیه است؛ لذا نمی‌توان از ظهور صیغه امر بر بعث حقیقی، صرف نظر کرد، این توجیه این است که در تمامی کاربردها می‌توان قیدی افزود و بعث حقیقی را توجیه کرد.

در مورد دلیل فوق این مطلب لازم است بیان شود که بعث حقیقی، زمانی صورت می‌گیرد که مصالحی وجود دارد که به خاطر آن مصالح اراده واقعی و جدی مبنی بر تحقق خارجی آن صورت می‌گیرد، مثلاً امر «صلوا» نشان از وجود مصلحتی واقعی در نماز است که اراده جدی شارع به تحقق آن توسط مکلفین قرار گرفته است؛ اما مثلاً در مورد تعجیز و یا تهدید، بعث حقیقی وجود ندارد؛ چرا که اراده شارع بر تحقق خارجی آن نیست؛ بلکه درصدد مقاصد دیگر است مثلاً اینکه ناتوانی و عجز مخاطب مشخص شود.^{۴۹}

با توجه به مطالبی که بیان شد به نظر می‌رسد اینکه دواعی و انگیزه‌ها را خارج از موضع له صیغه امر بدانیم و صیغه امر را وفق دیدگاه صاحب کفایه انشای

۴۷. همان، ج ۱، ص ۳۹۷.

۴۸. «درس خارج اصول فقه»، اعرافی، ۱۳۸۶/۸/۲۰.

۴۹. «درس خارج اصول فقه»، اعرافی، ۱۳۸۶/۸/۲۱.





طلب و بعث در نظر بگیریم، بر سایر نظریات ارجحیت دارد و تبادر نیز بهترین دلیل بر آن است.

دیدگاه‌های اصولی اهل سنت در باب دلالت صیغه امر و نقد آنها

اصولیان تصریح دارند که هرگاه امر شرعی در متنی به کار رفته باشد، قرینه مراد آن نیز همراه آن هست. مثلاً امر وجوبی مقترن به وعد و وعید، مبتنی بر ترک آن است مانند: «أوجب علیکم کذا» یا «فرضت علیکم کذا» و «أنتم معاقبون علی ترکة» و این عبارت دلالت بر وجوب دارد؛ اما اگر بگوید: «أنتم مثابون علی فعل کذا» یا «لستم معاقبین علی ترکة» این صیغه دلالت بر استحباب دارد و از جمله صیغ خبری مختص به امر است. امر استحبابی و ارشادی و مباح مقترن به چیزی است که حق بندگان و مصلحت آنها است؛ اگر امر فقط وجوبی باشد، حقوق بندگان مبدل به حق خداوند متعال می‌گردد و بحث مصلحت به مضرت تبدیل می‌شود.^{۵۰}

اصولیان درباره آنچه به صورت حقیقی دلالت بر امر کند اختلاف نظر دارند اما درباره بقیه معانی چندان اختلافی نیست؛ زیرا طلب به معنای تسویه و تهدید و غیر اینها با قراین به کار می‌رود.^{۵۱} بررسی‌های اصولیان درباره این صیغه به منظور بیان معانی صرفی صیغه‌های «افعل» و «انفعل» و مشتقات این دو است و تحدید و تبیین دلالت اصلی صیغه در استعمالهای ممکن به کمک این بررسیها مرتب می‌شود. به کمک همین دلالت می‌توان صیغه‌های بدون قرینه را به درستی فهمید. اصولیان از این رهگذر به معانی بسیاری دست یافته‌اند: الف: وجوب: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذُلُوكِ

الشَّمْسِ». ^{۵۲} ب: استحباب: «فَكَاتِبُوهُمْ إِنْ عَلِمْتُمْ فِيهِمْ خَيْرًا». ^{۵۳} ج: ارشاد: «وَأَشْهَدُوا ذَوَى عَدْلٍ مِّنْكُمْ». ^{۵۴} د: تهدید: «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ». ^{۵۵} ه: توهین و تهکم: «ذُقْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ». ^{۵۶} و: دعا: «رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ». ^{۵۷} لازم به ذکر است گاهی برخی از این معانی متداخل با معانی دیگر است؛ از این رو در تعداد آن اختلافاتی پیش می‌آید که البته قرینه نقش مهمی در تبیین مراد گوینده یا شارع دارد؛ مانند این کلام نبوی در ارشاد نسبت به آداب غذا خوردن: «سَمَّ اللهُ وَكُلْ مِمَّا يَلِيكَ». ^{۵۸} این امر برای تأدیب گرفته شده و داخل در استحباب نیز می‌باشد و صحبت آداب نیز از امور استحبابی به شمار می‌آیند؛ یا «فَتَمَنَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ» ^{۵۹} که برای انذار و وعید در نظر گرفته شده و از نظر معنایی مانند «اعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ» است که به معنای تهدید است.^{۶۰}

اصولیان درباره اینکه اگر صیغه «افعل» به صورت مطلق و بدون هیچ قرینه‌ای به کار رفته باشد بر وجوب دلالت می‌کند یا استحباب، مباحثی مطرح کرده‌اند. آنها در اصل وضع این صیغه در زبان اختلاف نظر دارند؛ زیرا بین چندین غرض مشترک است. برخی معتقدند که این صیغه در «طلب»، «تهدید» و «اباحه»، حقیقت است و در غیر آن مجاز،^{۶۱} برخی هم اشتراک آن در

۵۲. اسراء، ۸۷.

۵۳. نور، ۳۳.

۵۴. طلاق، ۲.

۵۵. فصلت، ۴۰.

۵۶. دخان، ۴۹.

۵۷. نوح، ۲۸.

۵۸. صحیح البخاری، ج ۷، ص ۸۸.

۵۹. روم، ۳۴.

۶۰. المستصفی فی علم الأصول، ج ۱، ص ۱۶۴.

۶۱. الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۲، ص ۲۰۸.

۵۰. التصور اللغوی عند الأصولیین، ص ۹۰.

۵۱. تفسیر النصوص فی الفقه الإسلامی، ج ۲، صص ۷۶۴ و ۷۶۵.

«اباحه» و «تهدید» را انکار می‌کنند.^{۶۲} طلب نیز شامل «وجوب»، «استحباب»، «تأدیب» و «ارشاد» است؛ بعضی نیز معتقدند که سه معنای مشترک دارند که عبارت‌اند از: «وجوب»، «استحباب» و «اباحه».^{۶۳} آنچه صحیح‌تر به نظر می‌رسد این است که در طلب حقیقت باشد و در غیر آن مجاز؛ زیرا زمانی که شخصی فرد دیگری را با اسلوب «افعل کذا» خطاب می‌کند اولین چیزی که به ذهن می‌رسد این است که از او انجام کاری را می‌طلبد و اقتضای این صیغه، بدون حضور هر نوع امر خارجی، همین معنا است؛ بدون تهدید بر ترک فعل یا اباحه‌ای که وی را بین انجام و ترک فعل مخیر بگذارد. و هرگاه اولین معنای متبادر به ذهن در هنگام کاربرد این صیغه - بدون قرینه - طلب باشد بر این دلالت دارد که معنای حقیقی این صیغه و مشتقات آن طلب است و در اصل وضع لغوی نیز همین معنا مد نظر بوده است.

قول به اینکه تبیین و تحدید دلالت صیغه، بر شیوع استعمال آن تکیه دارد صحیح به نظر می‌رسد؛ زیرا معنای شایع، پیش از دیگر معانی و دلالت‌ها فهم می‌شود؛ از این رو بر حقیقی بودن این دلالت و مجاز بودن دلالت‌های دیگر حکم می‌شود. برای تغییر جهت از دلالت حقیقی به دلالت مجازی، به قرینه نیاز است همان‌طور که در دلالت صیغه‌های جز طلب، اعم از وجوب، استحباب، تأدیب و ارشاد یا دعا این گونه است.^{۶۴}

درباره نوع طلب نیز اختلاف نظر است که آیا

وجوبی است یا استحبابی یا مطلق طلب؛ بیشتر فقیهان و متکلمان معتقدند که دلالت وجوبی برای طلب حقیقی است بنابراین بدون انتظار قرینه‌ای که وجوب، استحباب یا غیر اینها را تعیین کند باید به آن حکم، به دیده وجوبی نگریست و عمل کرد؛^{۶۵} زیرا این معنا دلالت اصلی آن است و بر این مبنا عامل به آن پاداش می‌گیرد و آن که سر باز زند عقاب می‌شود. همان‌طور که گفته شده صیغه امر نزد آنها «برای وجوب، حقیقی و برای غیر آن مجازی است».^{۶۶} ایشان در اثبات این مدعا، به دلایل شرعی، لغوی و عقلی استناد می‌کنند؛ خلاصه این ادله بر پایه‌هایی است که صیغه امر در اغلب نصوص شرعی دلالت بر وجوب دارد.

معتزله و بعضی از فقها معتقدند که استحباب حقیقی است و بقیه دلالت‌ها مجازی؛ آنها برای رأی خود دلایل عقلی و نقلی ارائه داده‌اند که غزالی و آمدی بر آن اعتراض کرده‌اند.^{۶۷}

سومین نظر به توقف معتقد است یعنی عدم تعیین اینکه وجوب حقیقی است یا استحباب یا هر دو! این نظر را اشعری، باقلانی، غزالی و دیگران مطرح کرده‌اند.^{۶۸}

نویسنده *دراسة المعنی* معتقد است: دلایل معتقدین به توقف دلالت صیغه میان وجوب و استحباب، تا زمان اقامه دلیل از استدلال‌های دیگران قوی‌تر است و به واقعیت کارکردهای زبانی، شرعی و عرفی نیز نزدیک‌تر است؛ زیرا صیغه امری که برای یکی از اقسام وضع شده است یا با عقل شناخته

۶۵. الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۲، ص ۱۳۳.

۶۶. همان، ج ۲، ص ۲۱۰.

۶۷. المستصفی فی علم الأصول، ج ۲، ص ۲۱۰.

۶۸. همان، ج ۲، ص ۴۲۳؛ الإحکام فی أصول الأحکام، ج ۲، ص ۲۱۰.

۶۲. المستصفی فی علم الأصول، ج ۱، ص ۲۹۴.

۶۳. التصور اللغوی عند الأصولیین، ص ۹۰.

۶۴. دراسة المعنی عند الأصولیین، ص ۷۲.





شود یا با نقل؛ در زبان مجالی برای عقل نیست؛ منقول یا متواتر است یا آحاد؛ منقول آحاد معتبر نیست. ادعای تواتر بر دلالت انحصاری و جویی یا استحبابی نیز ممکن است. معتقدین به توقف در راستای تبیین معنا در کنار بررسی استعمال لغوی واژگان، عرف و استعمال شرعی را نیز در نظر می‌گیرند تا با توجه به قراین، حکم مقتضی را ارائه کنند چون تعیین یکی از احتمالات ممکن، برای استخراج مفهوم اصلی ضروری است.^{۶۹}

در حالی که اصولیان جملگی معتقدند تغییر دلالت معنایی صیغه امر، از وجوب به غیر آن، نیازمند وجود قرینه است، معتقدین به توقف بر این باورند که دلالت وجوب در استعمالهای شرعی، به قراین همراه آن بازمی‌گردد نه به وجود صیغه؛ با این بیان آنها غلبه معنای وجوب در این صیغه را به خود لفظ نسبت نمی‌دهند بلکه قراین را تعیین‌کننده می‌دانند؛^{۷۰} مانند استدلال جمهور علما به این کلام نبوی: «لَوْلَا أَنْ أَشَقَّ عَلَيَّ أُمَّتِي لَأَمَرْتَهُمْ بِالسَّوَاكِ»^{۷۱} که بر صیغه امر و جویی حقیقی دلالت دارد. آمدی - از معتقدین به توقف - تصریح می‌کند که این عبارت دلالت بر وجوب دارد اما این را هم افزوده است که این وجوب از خود لفظ برداشت نمی‌شود بلکه از قرینه همراه آن، به این دلالت معنایی می‌رسیم. قرینه مورد نظر در این عبارت لفظ «مَشَقَّة» است که جز در واجب وجود ندارد؛ زیرا بازگرداندن امر به وجوب با قرینه ممنوع نیست.^{۷۲}

واقعیت این است که آنچه از لغت فهمیده می‌شود فقط جزم و جدیت در طلب است لذا صیغه امر

برای جزم در طلب حقیقی است و در غیر آن مجازی به شمار می‌آید. بحث وجوب و غیر آن نیز از کاربرد شرع فهمیده می‌شود و آن وعید بر عقاب در صورت مخالفت با طلب جازم و قطعی است؛ بنابراین امر حقیقی لغوی در معنای ایجاب است؛ به معنای الزام و طلب و خواست انجام کار، به صورت قطعی و حقیقی شرعی، در معنای ایجاب نیز می‌باشد؛ به معنای طلب و حکم به استحقاق سرزنش و عقاب نسبت به تارک آن، نه به معنای خواست وجود فعل؛ بعضی از دلایل دلالت بر مورد اول دارند و برخی مؤید دومی هستند.^{۷۳} ارتباط میان طلب قطعی در لغت و مترتب شدن عقاب بر تارک آن از نظر شرعی کاملاً مشهود است؛ ابن حزم و ظاهریها تغییر معانی و دلالتی از وجوب به دیگر معانی را بر اساس قرینه نمی‌دانند؛ آنها بر خلاف استعمال عرب، معتقدند باید به لفظ تخییر تصریح شده باشد و اصلاً به قراین توجه نمی‌کنند.^{۷۴}

نتیجه‌گیری

۱. علم بلاغت در صدد گذر از معنای اولیه به معانی ثانویه است. از این رو طلب انجام کار بر وجه استعلاء را معنای اولیه می‌داند و سایر معانی را مجازی و ناظر بر مراد گوینده بر اساس سیاق کلام می‌داند. اصولیان با استمداد از تلاش عالمان بلاغت در راستای فهم مقصود شارح، کوشیده‌اند و در این راستا ظرافت بیشتری به خرج داده‌اند و به ابعادی پرداخته‌اند که بلاغیان از آن غافل بوده‌اند.

۲. اصولیان در دلالت صیغه «فعل»، زمانی که به صورت مطلق به کار رفته باشد آرای گوناگون دارند.

۶۹. دراسة المعنى عند الأصوليين، ص ۷۴.

۷۰. إحياء علوم الدين، ص ۲۹۸.

۷۱. صحيح مسلم، ج ۱، ص ۲۲۰؛ الكافي، ج ۳، ص ۲۲.

۷۲. الإحكام فى أصول الأحكام، ج ۲، ص ۱۳۹.

۷۳. التلويح، ج ۱، ص ۱۵۳.

۷۴. إرشاد الفحول، ص ۹۰.

این تنوع آراء، به اختلاف نظر آنها به اصل وضع این صیغه در زبان برمی‌گردد؛ چون میان چندین غرض مشترک است. اما آنچه از تبادر عرفی به دست می‌آید این است که حقیقت در طلب باشد؛ چرا که تبیین و تحدید دلالت صیغه بر شیوع استعمال آن تکیه دارد و معنای شایع پیش از دیگر معانی فهم می‌شود؛ از این رو بر حقیقی بودن در طلب و مجاز بودن دلالت‌های دیگر حکم می‌شود.

۳. درباره نوع طلب نیز اختلاف نظر است که آیا

وجوبی، استحبابی یا مطلق طلب است؛ نوع طلب تنها با قرینه مشخص شود. بیشتر فقیهان و متکلمان معتقدند که دلالت وجوبی برای طلب حقیقی است؛ معتزله معتقدند که استحباب حقیقی است و بقیه دلالت‌ها مجازی‌اند؛ واقعیت این است که آنچه از لغت فهمیده می‌شود فقط جزم و جدیت در طلب است، لذا صیغه امر برای جزم در طلب حقیقی است و در غیر آن مجازی به شمار می‌آید و بحث وجوب و غیر آن نیز از کاربرد شرع فهمیده می‌شود.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- آخوند خراسانی، محمدکاظم، کفایة الاصول، قم، مؤسسه آل‌البيت (ع)، ۱۴۰۹ق.
- آمدی، علی بن محمد، الإحكام فی أصول الأحكام، قاهره، مؤسسة الحلبي، ۱۹۶۷م.
- ابن فارس، احمد، معجم مقاییس اللغة، بیروت، دارالفکر، ۱۹۷۹م.
- اعرافی، «درس خارج اصول فقه»، ۱۳۸۶/۸/۲۰ش.
- همو، «درس خارج اصول فقه»، ۱۳۸۶/۸/۲۱ش.
- همو، «درس خارج اصول فقه»، ۱۳۸۶/۸/۲۷ش.
- انصاری، یوسف عبدالله، أسالیب الأمر والنهی فی القرآن الکریم و أسرارها البلاغیة، رسالة ماجستير، ریاض، جامعة أم القرى، ۱۹۹۰م.
- بابو، غیاث، «دلالة العدول فی صیغ الأفعال»، مجله دراسات فی اللغة العربیة و آدابها، شماره ۱۲، ۲۰۱۳م.
- بخاری، محمد بن اسماعیل، صحیح البخاری، بیروت، دارالمعرفة، ۱۹۸۹م.
- بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، بیروت، دارإحیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ق.
- تفتازانی، مسعود بن عمر، التلویح - حاشیة التفتازانی علی التوضیح شرح التتقیح لصدر الشریعة، بیروت، دارالکتب العلمیة، بی‌تا.
- حبنکة میدانی، عبدالرحمن حسن، البلاغة العربیة أسسها و علومها و فنونها، دمشق، دارالقلم، ۱۹۹۶م.
- حسینی روحانی، سید محمد، منتقى الأصول، قم، دفتر آیت‌الله سید محمد حسینی روحانی، ۱۴۱۳ق.
- حمودة، طاهر سلیمان، دراسة المعنى عند الأصولیین، مصر، الدار الجامعیة، ۱۹۸۳م.
- خوبی، سید ابوالقاسم، محاضرات فی أصول الفقه، قم، مؤسسه إحياء آثار امام خوئی، ۱۴۲۲ق.
- زبیدی، محمد مرتضی، تاج العروس من جواهر القاموس، کویت، التراث العربی، ۱۹۷۲م.
- شرتونی، رشید، مبادئ العربیة، تهران، اساطیر، ۱۳۹۲ش.
- شریف مرتضی، علی بن حسین، الذریعة إلى أصول الشریعة، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ش.
- شوکانی، محمد بن علی، إرشاد الفحول إلى تحقیق الحق من علم الأصول، مصر، دارالسلام، ۱۹۹۸م.
- صالح، محمدادیب، تفسیر النصوص فی الفقه الإسلامی (دراسة مقارنة)، دمشق، جامعة دمشق، ۱۹۷۴م.
- عبدالحمید، محمد محی‌الدین، التحفة السنیة بشرح



- المقدمة الآجرومية، قطر، وزارة الأوقاف والشؤون الإسلامية، ٢٠٠٧م.
- كليني، محمد بن يعقوب، الكافي، تهران، دارالكتب الإسلامية، ١٣٦٣ش.
- عبدالغفار، احمد، التصور اللغوي عند الأصوليين، مصر، دارالمعرفة الجامعية، ١٩٨١م.
- مسلم بن حجاج نيشابوري، صحيح مسلم، بيروت، دارإحياء التراث العربي، ١٩٥٥م.
- محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، قاهره، مطبعة الإستقامة، بي تا.
- غزالي، محمد بن محمد، إحياء علوم الدين، قاهره، مطبعة الإستقامة، بي تا.
- مشكيني، علي، اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها، قم، الهادي، ١٣٧٤ش.
- همو، المستصفي في علم الأصول، قاهره، مكتبة الجندی، ١٩٧١م.
- مطلوب، احمد؛ و حسن بصير، البلاغة و التطبيق، عراق، وزارة التعليم العالي و البحث العلمي، ١٩٩٩م.

